

بررسی و نقد آثار مورخان صفوی پیرامون لشگرکشی میرنجم ثانی به ماوراءالنهر

ابوطالب سلطانیان*

چکیده

پس از شکست شیبک‌خان در جنگ مرو در رمضان سال ۹۱۶، دومین رویداد مهم تاریخی در منطقه ماوراءالنهر، لشگرکشی یاراحمد اصفهانی (نجم ثانی)، وکیل شاه اسماعیل یکم، در سال ۹۱۸ به آن منطقه بود که منجر به شکست سنگینی در برابر ازبکان گردید. این لشگرکشی، صرفنظر از پیامدهای فاجعه بار آن، از آن روی درخور بررسی است که انگیزه و اهداف واقعی آن در آثار مورخان صفوی با تفاوت‌ها و ضد و نقیض‌هایی بازتاب یافته است.

براین اساس، پرسش اصلی در این بررسی این است که از دیدگاه مورخان صفوی، انگیزه و اهداف واقعی این لشگرکشی چه بود؟ چه تفاوت‌ها و تضادهایی در این باره در نوشته‌های آنان دیده می‌شود؟ در این رابطه، مورخان صفوی - براساس چگونگی بازتاب این مسائل در آثارشان - به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند: دسته‌ای از مورخان، هدف این لشگرکشی را در آغاز، سرکوبی ظهیرالدین محمد بابر امپراتور هند دانسته‌اند که بنا به نوشته آنان در صدد سرکشی و طغیان بود. اما دسته‌ای دیگر، برعکس، هدف این لشگرکشی را از همان آغاز - بی‌آنکه گفتگویی از سرکشی بابر نمایند - فتح ماوراءالنهر و دفع خطر ازبکان دانسته‌اند. با بررسی و تطبیق این دو دیدگاه با یکدیگر و نیز در نظر گرفتن دلایل و شواهد دیگری در منطقه ماوراءالنهر، مشخص می‌شود که دیدگاه مورخان دسته دوم به حقیقت نزدیک‌تر بوده و قابل اعتماد است.

کلیدواژه‌ها: مورخان صفوی، لشگرکشی، میرنجم ثانی، ماوراءالنهر، محمد بابر، ازبکان.

* استادیار گروه تاریخ، دانشگاه گیلان، a-soltanian@guilan.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۶/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۸/۲۹

۱. مقدمه

یکی از رویدادهای مهم تاریخی در دوره حکومت شاه اسماعیل یکم (۹۳۰-۹۰۷)، لشگرکشی وکیل وی یاراحمد اصفهانی، ملقب به نجم ثانی، به ماوراءالنهر و جنگ با ازبکان بود. این لشگرکشی که در رمضان سال ۹۱۸ به جنگ «غجدوان» منجر شد، یکی از مهمترین رویدادهای دوران آغازین حکومت صفوی - پس از شکست شیبک‌خان در جنگ مرو در سال ۹۱۶ - به‌شمار می‌رود. زیرا پیامدهای فاجعه‌باری برای سپاه صفوی - که شکست ناپذیر می‌نمود - در پی داشت. در این جنگ، شخص میرنجم که فرماندهی سپاه را به عهده داشت، نیز شماری از امیران بلندپایه قزلباش و بسیاری از سپاهیان صفوی کشته شدند. گذشته از این‌ها، ازبکان ماوراءالنهر و سراسر خراسان را نیز مورد تجاوز و تاخت و تاز قرار داده و سبب زیان‌های فراوانی در منطقه شده بودند.

اما مسأله اصلی مورد بررسی - صرفنظر از پیامدهای سنگین این شکست - این است که انگیزه و اهداف نخستین این لشگرکشی، در آثار مورخان صفوی، با ضد و نقیض‌ها و تفاوت‌هایی بازتاب یافته است که ممکن است سبب سردرگمی پژوهشگران نیز گردد. از این رو، اهمیت بررسی و نقد این‌گونه تفاوت‌ها و تضادها در آثار ابن مورخان، پیرامون انگیزه‌ها و اهداف این لشگرکشی دوچندان می‌شود. در این راستا، بیشتر نوشته‌ها و آثار مورخان سده دهم و یازدهم - که به لحاظ زمانی به رویداد یادشده نزدیک‌تر بوده و بیشتر بر آن اشراف داشته‌اند - مورد بررسی و تحلیل قرار خواهند گرفت.

بر این اساس، برای بررسی انگیزه‌ها و اهداف این لشگرکشی، باید نوشته‌های مورخان دوره مذکور را، براساس دیدگاه‌هایشان، به دو دسته کلی - صرفنظر از برخی تفاوت‌های جزئی در میان هر دسته - تقسیم کرد. دسته نخست، مورخانی هستند که گفته‌های محمدخان - فرستاده میرنجم ثانی را به نزد بابر - که مغرضانه به نظر می‌رسد، انگیزه اصلی این لشگرکشی دانسته و نوشته‌اند که هدف اصلی این لشگرکشی نیز سرکوبی بابر بوده است. اما دسته دوم، بی‌آنکه گفتگویی از ادعای محمدخان - مبنی بر سرکشی بابر - نمایند، هدف اصلی این لشگرکشی را از همان آغاز، فتح ماوراءالنهر و دفع خطر ازبکان دانسته‌اند. بنا به نوشته این دسته از مورخان، شاه اسماعیل خود نیز پیوسته دغدغه خطر ازبکان را داشت. حتی دوتن از همین دسته، هدف این لشگرکشی را - کاملاً برعکس دسته نخست - یاری رساندن به بابر در برابر ازبکان نوشته‌اند. البته غیر از این دو دسته اصلی، یکی دوتن نیز هدف این لشگرکشی را انتظام بخشیدن به امور خراسان دانسته، اما در عین حال بر این

باورند که میرنجم بی‌رحمت شاه از خراسان وارد ماوراءالنهر و جنگ با ازبکان گردید که به شکست وی منجر شد. مجموعه این دیدگاه‌ها نیازمند بررسی و تحلیل است تا انگیزه‌ها و اهداف واقعی این لشگرکشی آشکار گردد.

اما به لحاظ پیشینه چنین پژوهشی، باید گفت که نگارنده پژوهشی با این عنوان یا مشابه آن را نیافته است. اما در زمینه مسائل مختلف ماوراءالنهر، مانند جنگ شاه اسماعیل با شیپک‌خان، کوشش‌های نظامی بابر در ماوراءالنهر، روابط شاه اسماعیل با بابر و همانند آن‌ها پژوهش‌هایی صورت گرفته است. از جمله دو نوشته از مجیر شبیانی^۱ با عنوان «جنگ شاه اسماعیل صفوی با ازبکان» و «تشکیل شاهنشاهی صفوی» به این گونه مسائل پرداخته است. از دیگر پژوهش‌های جدیدتر به عنوان نمونه می‌توان از «تحقیقاتی در تاریخ ایران عصر صفوی»^۲ و «روابط شاه اسماعیل اول با ظهیرالدین محمد بابر»^۳ نام برد. اما این‌ها نیز چندان به بررسی انگیزه و اهداف لشگرکشی میرنجم، از دیدگاه‌های مورخان صفوی نپرداخته‌اند. اما یکی از جدیدترین مقاله‌ها در ربط با این موضوع «بررسی جنگ غجدوان و علل شکست سپاه صفوی»^۴ است که به بخش‌هایی از اهداف این لشگرکشی اشاره کرده است.

۲. دسته‌بندی مورخان

بنابر آنچه گفته شد، برای بررسی دقیق‌تر انگیزه‌ها و اهداف این لشگرکشی، باید آثار و نوشته‌های مورخان را که به این موضوع پرداخته‌اند به دو دسته کلی تقسیم و مورد مطالعه قرار داد.

۱.۲ دسته نخست

دسته نخست مورخان چون میرصدرالدین سلطان ابراهیم امینی هروی، حسن‌بیک روملو، غیاث‌الدین همادالدین خواندمیر، میرزا بیک جناب‌دی، محمد یوسف واله قزوینی اصفهانی، امیر محمد خواندمیر و قاضی احمدبن شرف‌الدین الحسینی قمی هستند. اینان براین باورند که آنچه که انگیزه اصلی این لشگرکشی بود، بدگوئی‌ها یا سعایت محمدخان، ایشیک آقاسی میرنجم، از ظهیرالدین محمد بابر در نزد شاه اسماعیل بوده است. بنا به نوشته این مورخان، این سعایت سبب برانگیخته شدن شاه اسماعیل گردید و در نتیجه وی فرمان داد تا این لشگرکشی، به فرماندهی میرنجم ثانی، برای گوشمالی یا دفع سرکشی بابر انجام شود.

در توضیح بیشتر باید گفت که براساس منابع مذکور، این خشم شاه و درپی آن لشگرکشی میرنجم به ماوراءالنهر، ناشی از سوء تفاهمی بود که در اثر سعایت محمدخان، ایشیک آقاسی میرنجم، ایجاد شده بود. به عنوان مثال، غیاث‌الدین هم‌ام الدین خواندمیر، مؤلف تاریخ حبیب‌السیر در باره چگونگی این سعایت می‌نویسد: «محمدجان،^۵ ایشیک آقاسی نجم‌بیک که در خلال احوال گذشته به رسم رسالت نزد ظهیرالسلطنه والخلافه محمدبابر پادشاه رفته بود، بازآمده عرض کرد که آن جناب تمامی بلاد ماوراءالنهر را به امداد امراء عظام، احمدبیک صوفی اوغلی و شاهرخ‌بیک افشار فتح نموده و بخار غرور و پندار به کاخ دماغ راه داده، سر خلاف دارد» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۲۲). درپی این سخنان محمدخان، شاه حکم کرد که میرنجم در راس سپاهیان خود، همراه با دیوسلطان که در «کالپوش» جرجان قشلاق کرده بود، به ماوراءالنهر رفته و بابر را «از بادیه مخالفت به شارع مستقیم موافقت رساند» (همان، ۵۲۳).

اما خواندمیر توضیح بیشتری درباره این ادعای محمدخان نمی‌دهد و انگیزه وی را از بدگویی نسبت به بابر در نزد شاه اسماعیل باز نمی‌کند. لیکن دیگر مورخان دسته نخست، کما بیش به انگیزه وی اشاره کرده اند. به عنوان مثال، قاضی احمد قمی می‌نویسد که بابر پادشاه، احمدبیک صوفی اوغلی^۶ را که به یاری وی رفته بود با هدایای فراوان به درگاه شاه اسماعیل بازگرداند. اما نسبت به محمدخان، ایشیک آقاسی میرنجم که «به مهمی به سمرقند رفته بود^۷ تغافل نمود. چون در قم به اردوی همایون رسید، میرنجم بنابر غرض عرض نمود که بابر پادشاه خیال سرکشی دارد. خاقان سکندرشان در مقام دفع او برآمده، میرنجم تدبیر نموده خود بدین خدمت مامور گردید» (قمی، ۱۳۸۳: ۱۱۸). البته مورخان دیگر نیز این بی‌توجهی یا «تغافل» را که قاضی احمد بدان اشاره کرد، در نوشته‌های خود آورده اند. براساس این نوشته‌ها، انگیزه اصلی سعایت محمدخان، همین تغافل بابر بوده است. مثلاً محمد یوسف واله قزوینی اصفهانی نوشت که بابر به یاری احمد بیک صوفی اوغلی و شاهرخ بیک افشار بر سمرقند، تختگاه آباء و اجدادی خویش دست یافته، سپس این دورا با هدایای فراوان به نزد شاه اسماعیل فرستاد. اما در باب محمدخان اهمال ورزید. لذا وی چون در قم به نزد شاه رسید به عرض رسانید که «جناب بابری میل سرکشی و خیال سروری در سر دارد». آنگاه شاه با شنیدن این خبر در اندیشه گوشمالی بابر افتاد. در این میان، چون میرنجم خود خواست که به دفع فتنه بابر پردازد، از شاه تقاضای انجام این ماموریت را کرد. شاه نیز با این درخواست وی موافقت کرد (واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۷۲:

۲۱۰). حسن بیگ روملو، میرزاییک جنابدی، امیر محمود خواندمیر، قاضی احمد تتوی و دیگران نیز به همین انگیزه محمدخان- یعنی بدگوئی وی نسبت به بابر- اشاره کرده اند. اما اینکه این تغافل بابر نسبت به محمدخان عمدی بوده یا سهوی مشخص نیست. تنها واله قزوینی اصفهانی در این رابطه واژه «اهمال» را به کار برده و اشاره می‌کند که بابر «در باب محمدخان اهمال ورزید» (واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۷۲: ۲۱۰).

لیکن در میان این دسته از مورخان، نظر میرصدرالدین سلطان ابراهیم امینی هروی، مؤلف تاریخ «فتوحات شاهی»- که وقایع دوره شاه اسماعیل یکم را تا سال ۹۲۰ بازتاب داده و به رویداد مورد بحث نیز نزدیک‌تر بود- روشن‌تر و منطقی‌تر به نظر می‌رسد. از این رو، می‌توان نوشته وی را درباره انگیزه و نقش محمدخان و میرنجم در این لشگرکشی، به‌عنوان فصل الخطاب نوشته‌های دیگر مورخان دسته نخست دانست. بنا به گزارش این مورخ، ظهیرالدین محمد بابر، امرای عظام- احمدبیک صوفی اوغلی و شاهرخ‌بیک افشار را- که در فتح بخارا و سمرقند به وی یاری رسانده بودند، با پیشکش‌های فراوان و به‌گونه‌ای شایسته مرخص نمود. اما محمدخان، ایشیک آقاسی میرنجم را «بر وجه دلخواه او رعایت جانب نمی‌فرمایند و نظر عنایت فراخور چشم داشت او در حق او نمی‌گشایند» (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۷۳). از این رو، محمدخان هنگامی که در قم به حضور میرنجم رسید، سعایت بابر را کرده و گفت: «مقصود بابر پادشاه از اطاعت و انقیاد تسخیر ممالک ماوراءالنهر بود» و چون این مطلوب به یاری امرای عظام صورت پذیرفت، دیگر وی فرمانبرداری نخواهد کرد (همان، ۳۷۴). البته، امینی هروی به صراحت این ادعای محمدخان را نادرست می‌داند و می‌افزاید، محمدخان «دلایلی براین مدعای باطل اقامه نموده، به تسویلات مزخرف صورت آن معانی را بر صحیفه خاطر نجم‌بیک مرتسم می‌سازد» (همانجا).

در مجموع، این نوشته‌ها به‌روشنی غرض‌ورزی محمدخان را نسبت به بابر آشکار می‌سازند. اما از سویی نشان می‌دهند که میرنجم نیز- به دلایلی- تحت تاثیر گفته‌ها و تلقینات محمدخان قرار گرفته بود. البته دلایل تاثیر پذیری میرنجم از سخنان محمدخان نیز ناشی از زمینه‌های دیگری بود که از قبل وجود داشته است. از جمله اینکه مدتی بود که میرنجم چنین احساس می‌کرد که تغییری در رفتار شاه نسبت به وی به‌وجود آمده است، اما دلیل این تغییر رفتار شاه را نمی‌دانست. از این رو، میرنجم گفته‌های محمدخان را دلیل یا بهانه مناسبی برای حل این دغدغه و معمای آزاردهنده خویش یافته بود.^۸

چنین بود که میرنجم - باشنیدن سخنان محمدخان - برای رهایی از این دغدغه، با خود چنین اندیشید که اگر به ماوراءالنهر برود و بتواند کار شایانی در آنجا انجام دهد، سبب خواهد شد تا «غبار از خاطر شاه بزدايد» (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۷۴). بر این اساس، میرنجم گفته‌های محمدخان را به‌عرض شاه رسانید و شاه را قانع کرد که لشگری به ماوراءالنهر فرستاده تا فتنه بابر را دفع نماید.^۹

با این همه، پرسشی که در اینجا به ذهن خطور می‌کند این است که با توجه به روابط دوستانه بابر و شاه اسماعیل و نیز همکاری‌هایی که آن دو مدت‌ها باهم در ماوراءالنهر در برابر ازبکان داشته‌اند،^{۱۰} چگونه شاه اسماعیل بدون تحقیق و تفحص لازم، تنها براساس گفته‌های محمدخان، چنان لشگرکشی عظیمی را برای سرکوبی بابر - متحد استراتژیک خود در برابر ازبکان - به راه انداخت؟ یا اینکه آیا انگیزه‌ها و اهداف دیگری در پشت چنین اقدامی نهفته بود که از نگاه این دسته از مورخان پوشیده ماند؟ با بررسی نوشته‌های دسته دیگری از مورخان - که در پی خواهد آمد - شاید بتوان پاسخی منطقی برای این پرسش یافت.

به هر حال، چنانکه در بالا آمد، میرنجم برای این که خود فرماندهی آن لشگرکشی را به‌عهده گیرد - بنا به همان هدف یا دغدغه شخصی که به آن اشاره شد - به شاه چنین پیشنهاد کرد که چون شمار سپاهیان و ملازمانش از امرای دیگر بیشتر است، لذا او خود بیشتر لایق این لشگرکشی است.^{۱۱} از این رو، شاه نیز با پیشنهاد وی موافقت کرد (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۷۴). در نتیجه، میرنجم در ۱۳ ذیحجه ۹۱۷، با سپاهیان و ملازمانش که به پنج‌هزار تن می‌رسیدند، عازم ماوراءالنهر گردید. شاه نیز حکم کرد که در هنگام عبور میرنجم از خراسان، سپاهیان کمکی از دیگر ولایات نیز به‌وی پیوندند.^{۱۲} بدینسان، میرنجم با حدود دوازده‌هزار سپاهی از قم عازم خراسان شد و سپاهیان نیز از آن دیار به وی پیوستند که در مجموع با حدود بیست هزار سپاهی عازم ماوراءالنهر گردید (منشی قزوینی، ۱۳۸۷: ۱۲۹؛ سلطانیان، ۱۳۹۷: ۱۲۸).^{۱۳}

بنابر آنچه گفته شد، گزارش‌های مورخان دسته نخست نشان می‌دهند که این لشگرکشی تنها براساس گفته‌های نادرست و مغرضانه محمدخان، ایشیک آقاسی میرنجم، انجام شد و هدف آن نیز هدایت، گوشمالی دادن یا دفع بابر بوده است.^{۱۴} اما همین دسته از مورخان، سپس به رویدادهای بعدی، به‌ویژه یورش ازبکان به ماوراءالنهر، اشاره می‌کنند که سبب

شدند که هدف سرکوبی بابر موقتا به تعویق بیفتد و دفع خطر ازبکان در الویت کار میرنجم قرار گیرد.

براین اساس، میرنجم ناگزیر شد نه تنها از سرکوبی بابر چشم پوشی کند، بلکه حتی از وی در برابر ازبکان یاری بطلبد. چنان‌که همین منابع دسته نخست گزارش می‌دهند، میرنجم در هنگام عبور از آب جیحون، پیامی دوستانه توسط امیر غیاث‌الدین محمد، به بابر فرستاده و ضمن دلگرم کردن وی به لطف و عنایات نامتناهی شاهی، خواستار کمک و پیوستن وی به سپاه صفوی، برای حمله به ازبکان گردید (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۲۶؛ جناب‌دی، ۱۳۷۸: ۲۵۹). بابر نیز به این دعوت پاسخ مثبت داد و در نتیجه ملاقات آن دو در «در بند آهنین» رخ داد که در طی آن میرنجم استقبال گرم و باشکوهی از وی به‌عمل آورد (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۸۰-۳۷۹).^{۱۵} لذا، بنابر آنچه که گفته شد، آن لشگرکشی عظیم باهدف گوشمالی یا دفع بابر، با این وعده‌های عنایات شاهانه و استقبال با شکوه از وی چندان باهم قابل جمع نیستند. لذا، آنچه که در این رابطه می‌توان گفت این است که خطر ازبکان - به‌عنوان دشمن مشترک - و نیز روابط دوستانه بابر با شاه اسماعیل، می‌توانست سبب تغییر هدف اولیه و این همکاری شده باشد. در تأیید این نظر گفته شد که بابر «بنابر مواضع‌ای که با حضرت شاه دین پناه داشت، با سپاه آراسته به مدد میرنجم آمد» (الحسینی، ۱۳۷۹: ۵۷).

از سویی، چنانکه خواهد آمد، این همکاری خود می‌تواند دلیلی بر درستی مواضع مورخان دسته دوم - مبنی بر اینکه این لشگرکشی در اصل برای دفع خطر ازبکان و فتح ماوراءالنهر بوده است - باشد.

به‌هرحال، گرچه هدف و انگیزه اولیه این لشگرکشی، هدایت، تحذیر، گوشمالی یا دفع بابر بود، اما در توضیح بیشتر باید گفت همان مورخان دسته نخست گزارش می‌دهند که در میانه راه رویدادهایی به وقوع پیوست که هدف لشگرکشی را تغییر داد. این رویدادها به اختصار چنین بوده اند: بابر پس از آن‌که سمرقند و بخارا را به یاری امیران قزلباش - احمدبیک صوفی اوغلی و شاهرخ‌بیک افشار - تصرف کرده بود، آنان را مرخص کرد. اما پس از آن، ازبکان بار دیگر متحد شده، به ماوراءالنهر تاختند. در نتیجه، بابر با وجود پیروزی‌های اولیه، به دلیل عدم رعایت جوانب احتیاط، از ازبکان شکست خورد. در پی این شکست، بخارا و سمرقند را از دست داده و در حصار شادمان متحصن شد.^{۱۶} در این زمان بابر از بیرام بیک قرامانی، حاکم صفوی بلخ، یاری خواست. بیرام نیز سپاهی را به یاری وی فرستاد. ازبکان با شنیدن خبر رسیدن این سپاه، عقب‌نشینی کرده به دیار خود بازگشتند

(خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۲۵؛ تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۵۵۱۷). از این رو، در این زمان میرنجم که با لشگرش راه خراسان را می‌پیمود، با شنیدن اخبار این رویدادها- بجای دفع بابر که انگیزه اولیه وی بود- حمله به ماوراءالنهر و دفع ازبکان را در الویت کار خویش قرار داد. باز در تایید این سخن، امیر محمود خواندمیر می‌نویسد که لشگرکشی میرنجم برای دفع بابر بود، اما با شنیدن خبر فتح بخارا و سمرقند توسط ازبکان و محاصره شدن بابر در حصار شادمان، وی باخود قرارداد که «نخست دفع سلاطین ازبکیه را پیشنهاد همت ساخته . . . بعد از آن متوجه بابر پادشاه گشته وی را از لباس عاری سازد» (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۷۶). اما در اینجا نیز گزارش امینی هروی درباره تغییر هدف لشگرکشی منطقی تر به نظر می‌رسد. این مورخ می‌نویسد که خبر تاخت و تاز ازبکان در ماوراءالنهر و تصرف بخارا و سمرقند و سپس محاصره شدن بابر در حصار شادمان، گرچه سبب آشفتگی خاطر میرنجم گردید، اما او را «از دغدغه مخالفت بابر پادشاه» آسوده کرد (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۷-۳۷۵). به عبارت دیگر، از این گفته چنین برمی‌آید که شکست بابر از ازبکان و تحصن وی در حصار شادمان، توان مخالفت و سرکشی او را- به فرض درستی چنین سرکشی- نسبت به شاه اسماعیل از بین برد. بنابر این، از دیدگاه میرنجم، دیگر بابر خطر بالقوه‌ای محسوب نمی‌شد. از این رو، میرنجم از بابت سرکشی وی آسوده خاطر گشته و دفع ازبکان را هدف خویش قرار داد. اما از این گزارش خواندمیر و امینی هروی، این پرسش نیز در اینجا قوت می‌گیرد که آیا بابر واقعا خطری بالقوه بوده؟ و بر این اساس، ادعای محمدخان، سفیر میرنجم در باره بابر تا چه اندازه می‌توانست حقیقت داشته باشد؟

تا اینجا، انگیزه و اهداف لشگرکشی میرنجم، آن گونه که در آثار مورخان دسته نخست بازتاب یافته بود، مورد بررسی قرار گرفت. اکنون باید دید که مورخان دسته دوم درباره انگیزه و اهداف لشگرکشی میرنجم چه نوشته اند، تا بتوان با تطبیق دیدگاه‌های این دو دسته با یکدیگر، حقایق این لشگرکشی را آشکار کرد.

۲.۲ دسته دوم

اما آنچه که بیشتر انگیزه و اهداف این لشگرکشی را پرسش برانگیز می‌کند، نظر مورخان دسته دوم است. زیرا این دسته از مورخان به‌طور کلی نظر دیگری دارند. اینان هیچ‌گونه گفتگویی از سرکشی بابر و سعایت محمدخان نسبت به وی- که سبب برانگیختگی شاه اسماعیل و اعزام میرنجم برای سرکوبی او شده باشد- نمی‌کنند. غالب این مورخان بر این

باورند که هدف این لشگرکشی از آغاز، جنگ با ازبکان و فتح ماوراءالنهر بوده است. این دسته از مورخان عبارتند از: بوداغ منشی قزوینی، خورشاه بن قبادی الحسینی، اسکندر بیک ترکمان (منشی)، محمد محسن مستوفی، سید عبدالحسین الحسینی خاتون آبادی، مؤلف ناشناس عالم آرای صفوی (یا عالم آرای شاه اسماعیل)، میرزا محمد حیدر دوغلات مؤلف تاریخ رشیدی و میرسید شریف راقم سمرقندی.

هرچند که تفاوت‌هایی جزئی در نوشته‌های این دسته از مورخان دیده می‌شود، اما اینان غالباً تصریح می‌کنند که شاه اسماعیل خود همواره دغدغه فتح ماوراءالنهر را داشت و لذا اعزام سپاه میرنجم به خراسان و ماوراءالنهر، در راستای چنین هدفی بوده است. برای نمونه، خورشاه بن قبادی الحسینی می‌نویسد که «چون هوای تسخیر ماوراءالنهر همچنان در خاطر مبارک حضرت شاه دین‌پناه بود، در این وقت به تصور آنکه این مهم خطیر از میرنجم صورت‌پذیر خواهد گشت» او را در ذیحجه ۹۱۷ به سوی ماوراءالنهر روانه کرد (قبادی الحسینی، ۱۳۷۹: ۵۷). در تایید همین دیدگاه، بوداغ منشی قزوینی، این انگیزه شاه را برای تصرف ماوراءالنهر صریح‌تر بیان می‌کند. وی می‌نویسد «شاه دین‌پناه را خارخار تسخیر ماوراءالنهر بود»، لذا مقرر شد که میرنجم روانه ماوراءالنهر گردد (منشی قزوینی، ۱۳۸۷: ۱۲۹). محمد محسن مستوفی نیز نوشت که شاه «یاراحمد اصفهانی ملقب به نجم ثانی را مامور تسخیر ماوراءالنهر فرموده [وی] از قم روانه خراسان گردیده، از آنجا با لشگر بسیار روانه ماوراءالنهر و از آب آمویه گذشت»، سپس بابر نیز به میرنجم ملحق گشته به اتفاق شهر «قرشی» را با جنگ تصرف کردند (مستوفی، ۱۳۷۵: ۵۳).^{۱۷} میرسید شریف راقم سمرقندی - مورخ هوادار ازبکان - نیز نوشت که نجم ثانی به امر شاه اسماعیل لشگر به جانب ماوراءالنهر کشید (راقم سمرقندی، بی‌تا: ۲۴۱). چنان‌که ملاحظه می‌شود، در نوشته‌های اینان سخنی از سرکشی بابر و اعزام لشگر برای سرکوبی وی به میان نیامده است.

گذشته از این‌ها، نظر دوتن از مورخان دسته دوم - هرچند با نظر دیگر مورخان این دسته اندکی تفاوت دارد - ولی کاملاً برخلاف نظرات مورخان دسته نخست است که ماموریت میرنجم را دفع بابر دانسته اند. این دوتن، یکی مؤلف ناشناس عالم آرای شاه اسماعیل (عالم آرای صفوی) و دیگری «میرزا محمد حیدر دوغلات» مؤلف تاریخ رشیدی است که البته از مورخان مخالف دودمان صفوی و تشیع نیز بود. این دوتن بر این عقیده اند که اعزام میرنجم از سوی شاه اسماعیل در اصل برای کمک به بابر در برابر ازبکان بوده

است. به عنوان مثال، مؤلف ناشناس عالم آرای صفوی می نویسد که بابر از شاه اسماعیل برای تصرف ماوراءالنهر کمک خواست و شاه میرنجم را مامور کرد که ماوراءالنهر را فتح کرده و به بابر بسپارد (ناشناس، ۱۳۸۸: ۱۲-۴۱۱). دوغلات نیز در همین راستا گزارش می دهد که بابر پس از ازدست دادن بخارا و سمرقند و تحصن در حصار شادمان، از شاه اسماعیل تقاضای کمک کرد. لذا شاه میرنجم را برای یاری وی روانه ماوراءالنهر کرد (دوغلات، ۱۳۸۳: ۳۹۰). بنابر این، این دوتن نیز به صراحت هدف از اعزام میرنجم را برای یاری رساندن به بابر بیان می کنند و سخنی از عصیان بابر و سرکوبی وی به میان نمی آورند. در عین حال، در میان همین مورخان دسته دوم، گزارش اسکندر بیگ ترکمان کمی متفاوت است. البته او نیز اشاره ای به مسئله سرکوبی بابر نمی کند. او تنها می گوید که هدف این لشگرکشی دفع ازبکان در سرحدات خراسان بود. یعنی فتح ماوراءالنهر جزء ماموریت میرنجم نبوده و وی بدون اجازه شاه وارد ماوراءالنهر شد. عین گزارش او در این رابطه چنین است: «میرنجم ثانی به انتظام مهمات خراسان و دفع شر ازبکان مامور گردیده روانه خراسان شد. چون به حدود بلخ رسید، بی امر و اشاره همایون کمر به تسخیر ماوراءالنهر بست» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۰). البته منبع مورد استناد ترکمان در این موضوع، تاریخ حبیب السیر خواندمیر است. زیرا پیش از وی، خواندمیر نوشته بود که میرنجم «به کثرت حشمت و شوکت مغرور گشته بی آنکه از پادشاه مؤید منصور رخصت یابد، تکفل فتح ماوراءالنهر کرد و مقاتله سران ازبک را متعهد شده آن امر خطیر و خطب کبیرا سهل و آسان شمرد» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۲۷). از سویی، این گفته امینی هروی، مبنی بر این که میرنجم در پی آن بود که به ماوراءالنهر رفته تا با انجام کار شایانی، غبار از خاطر شاه نسبت به خود بزدايد (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۷۴)، بیانگر آن است که وی نمی خواست بی انجام چنان کاری، با دست خالی بازگردد. البته این گفته دوگونه قابل تفسیر است: یکی این که می تواند مؤید نظر خواندمیر و ترکمان باشد، مبنی بر این که میرنجم بی رخصت شاه وارد ماوراءالنهر شده بود. دیگر این که در مجموع مؤید نظر مورخان دسته دوم است، یعنی برای دفع خطر ازبکان از خراسان وارد ماوراءالنهر شده بود.

۳. ارزیابی و تحلیل کلی

چنانکه گذشت، مورخان دسته نخست، جملگی انگیزه این لشگرکشی را گفته های نادرست و مغرضانه محمدخان، ایشیک آقاسی میرنجم، در باره بابر و هدف آن را نیز با درجات

مختلف: هدایت، تحذیر، گوشمالی و دفع بابر دانسته اند. اما دلایل و شواهدی وجود دارند که پذیرش چنین انگیزه و هدفی را، برای انجام چنین لشگرکشی عظیمی، دشوار می‌سازد. این دلایل عبارتند از:

نخست این که شاه اسماعیل و ظهیرالدین محمد بابر، چنان که اشاره شد، از مدت‌ها پیش در منطقهٔ ماوراءالنهر در برابر ازبکان همکاری داشته اند (سلطانیان، ۱۳۹۷: ۱۲۶). از این رو، بابر در واقع متحد استراتژیک شاه اسماعیل در برابر ازبکان محسوب می‌شد، همان‌گونه که ازبکان متحد عثمانیان به‌شمار می‌رفتند. به‌عنوان مثال، عثمانیان پیوسته در پی ایجاد اتحاد با حکومت‌های تسنن شرقی ایران بودند. در این راستا، آنان می‌کوشیدند تا سلاطین تیموری هند را نیز وارد این اتحادیه نمایند تا از این راه بیش از پیش بر صفویان فشار آورند (اوزون چارشلی، ۱۳۷۷: ۱۳۷). در چنین شرایطی، حفظ اتحاد و همکاری با محمد بابر - در برابر ازبکان - برای شاه اسماعیل بسیار مهم بود. بر این اساس، بعید به‌نظر می‌رسد که شاه اسماعیل، بی‌آن که پیرامون درستی و نادرستی سخنان محمدخان تحقیق و تفحصی نموده باشد، اقدام به چنین لشگرکشی عظیمی بر ضد متحد استراتژیک خود کرده باشد.

دوم این که میرنجم هنگامی که به کنار آب جیحون رسید، به بابر پیام دوستانه فرستاده و ضمن اظهار عنایات شاه نسبت به وی، از او دعوت کرد تا به اتفاق به نبرد با ازبکان بپردازند. سپس نیز از بابر در موضع «تنگ کلچک» معروف به «در بند آهنین» با احترام کامل و به گرمی استقبال کرد. چنان استقبال گرمی که به قول قمی «تکلفات بیش از حد و قیاس نموده، سه هزار خلعت از سر تا پا به ملازمان بابر شفقت نمود» (قمی، ۱۳۸۳: ۱۲۱). چنین استقبال و رفتاری با کسی که - بنا به ادعای محمدخان یاغی بوده و باید سرکوب می‌شد - منطقی به‌نظر نمی‌رسد، به‌ویژه اگر ادعای خواندمیر در مورد میزان کینهٔ میرنجم نسبت به بابر نیز مدنظر قرار گیرد. خواندمیر دربارهٔ چنین کینه‌ای نوشت که میرنجم با خود قرارداد که «نخست دفع سلاطین ازبکیه را پیشنهاد همت ساخته ... بعد از آن متوجه بابر پادشاه گشته وی را از لباس حیات عاری سازد» (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۷۶). این حد از کینه و دشمنی با آن استقبال گرم و دوستانه همخوانی ندارد. با قرار دادن این دلایل در کنار ادعاهای مورخان دستهٔ دوم، مواضع این مورخان بیشتر تقویت می‌شود. اینان، چنانکه اشاره شد، گفتگویی از سعایت محمدخان و سرکشی بابر و اعزام لشگر برای سرکوبی وی نمی‌کنند. این دسته از مورخان، در مجموع بر این باورند که هدف این لشگرکشی از همان آغاز تسخیر ماوراءالنهر و دفع خطر ازبکان بود - امری که سبب دغدغهٔ دائمی شاه نیز بود. زیرا

با وجود شکست ازبکان در جنگ مرو در سال ۹۱۶ و کشته شدن شییک‌خان، هنوز ازبکان از اتحاد و قدرت زیادی برخوردار بودند و خطر جدی برای مناطق شرقی ایران محسوب می‌شدند (مجیر شیبانی، ۱۳۴۶: ۱۲۷). دلیل قدرتمندی ازبکان هم این بود که آنان توانستند سپاه متحد و نیرومند میرنجم و بابر را در جنگ غجدوان شکست سختی دهند، به‌گونه‌ای که شخص میرنجم و بسیاری از امیران قزلباش و سپاهیان صفوی در این جنگ کشته شدند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۲۹؛ روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۶۷).

بنابر آنچه گفته شد، در مجموع نظر مورخان دسته دوم - مبنی بر این‌که هدف لشگرکشی میرنجم در اصل تسخیر ماوراءالنهر و دفع خطر ازبکان بود - منطقی‌تر به نظر می‌رسد و به حقیقت نزدیک‌تر است، هرچند که اثبات دقیق این امر تحقیقات بیشتر و گسترده‌تری را می‌طلبد.

۴. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر کوشیده است تا تفاوت‌ها و تضادهای موجود در آثار مورخان صفوی و نیز میزان دقت تاریخنگاری آنان را پیرامون انگیزه و هدف اصلی لشگرکشی میرنجم ثانی به ماوراءالنهر آشکار سازد. در نتیجه مشخص شد که در این آثار، دیدگاه‌های متفاوت و حتی متضادی در باره انگیزه و اهداف این لشگرکشی وجود دارد. اما بیان این‌که چه عوامل و دلایلی سبب ایجاد این همه اختلاف دیدگاه در تاریخنگاری این مورخان شده است، بسیار دشوار است. در این رابطه این پرسش‌ها مطرح هستند که چرا مورخان دسته نخست غالباً گفته‌های محمدخان، ایشیک آقاسی میرنجم را انگیزه این لشگرکشی و سرکوبی محمدباברה هدف آن دانسته‌اند؟ آیا واقعا محمدباهر خطری جدی - چنانکه محمدخان ادعا می‌کرد - برای قلمرو صفوی به‌شمار می‌رفت؟ (چنین ادعایی البته نیازمند بررسی‌ها عمیق‌تری است). برعکس، چرا مورخان دسته دوم بی‌هیچ اشاره‌ای به چنین انگیزه و هدفی، غالباً فتح ماوراءالنهر و دفع ازبکان را هدف این لشگرکشی بیان کرده‌اند؟ بدیهی است که پاسخ به این‌گونه پرسش‌ها، مستلزم انجام پژوهش‌های گسترده‌تر و مطالعات عمیق‌تری است.

اما نکته دیگری که در کنار این بررسی بیش از پیش خودنمایی می‌کند این است که در هر پژوهش تاریخی، پیرامون رویدادهای مختلف، نمی‌توان تنها به منابع دست اول - بدون بررسی و نقد آن‌ها - اکتفا نمود. به عبارت دیگر، معمولاً پژوهش‌هایی معتبر شمرده می‌شوند که بیشتر مبتنی بر منابع اصلی یا دست اول باشند. در صورتی که اعتبار

پژوهش‌های تاریخی و اعتماد به آن‌ها زمانی بیشتر افزایش میابد که علاوه بر استناد به منابع دست اول، خود این منابع نیز مورد ارزیابی و نقد قرار گیرند تا راستی‌ها و ناراستی‌های احتمالی آن‌ها آشکار گردد. اما در بسیاری از مقالات و پژوهش‌ها، تنها به منابع دست اول - صرفاً به دلیل دست اول بودن آن‌ها و بی‌آنکه مورد ارزیابی و نقد قرار گیرند - اکتفا و اعتماد می‌شود و بر این اساس چه بسا ممکن است که نتیجه‌گیری آن‌ها نیز بر بنیاد نادرستی استوار گردد.

پی‌نوشت‌ها

۱. مجیر شببانی، نظام‌الدین (تیر ۱۳۴۶)، «جنگ شاه اسماعیل صفوی با ازبکان»، مجله بررسی‌های تاریخی، ش ۸، صص ۴۵-۶۳. نیز تشکیل شاهنشاهی صفویه (۱۳۴۶)، دانشگاه تهران.
۲. سیوری، راجر (۱۳۹۱)، تحقیقاتی در تاریخ ایران عصر صفوی، ترجمه عباسقلی غفاری فرد و محمد باقر آرام، تهران، امیرکبیر.
۳. غفاری فرد، عباسقلی (۱۳۸۷)، «روابط شاه اسماعیل اول با ظهیرالدین محمد بابر»، مجله تاریخ روابط خارجی، ش ۳۷، صص ۶۸-۷۷.
۴. سلطانیان، ابوطالب (۱۳۹۷)، «بررسی جنگ غجدوان و علل شکست سپاه صفوی»، دوفصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ ایران، دانشگاه شهید بهشتی، دوره ۱۱، ش ۱، بهار و تابستان، صص ۱۳۹-۱۲۳.
۵. در منابع نام این سفیر را محمدخان، محمدجان و برخی نیز محمد جان آقا نوشته‌اند.
۶. قمی نامی از شاهرخ‌بیک افشار که به همراه صوفی اوغلی به کمک بابر رفته بود نمی‌برد.
۷. در مورد این سفارت نیز در میان نوشته‌های این دسته از منابع اختلاف نظر وجود دارد. به‌عنوان مثال، امیر محمود خواندمیر (ص ۷۶) و میرزاییک جنابدی (ص ۲۵۵) نوشته‌اند که محمدخان ایشیک آقاسی و میرنجم باهم به سفارت رفته بودند که درست به‌نظر نمی‌رسد، زیرا منابع غالباً تنها از سفارت محمدخان گفتگو می‌کنند.
۸. به‌نظر می‌رسد که به همین سبب نیز بود که میرنجم دیگر درصدد بررسی درستی یا نادرستی گفته‌های محمدخان در باره بابر برنیامد. البته شاید هم وی به گفته‌های ایشیک آقاسی خود اعتماد داشته است.
۹. درباره کم و کیف این لشگرکشی نک: سلطانیان، ابوطالب (۱۳۹۷)، «بررسی جنگ غجدوان و علل شکست سپاه صفوی»، دوفصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ ایران، دانشگاه شهید بهشتی، دوره ۱۱، ش ۱، بهار و تابستان، صص ۱۳۹-۱۲۳.

۱۰. در رابطه با چگونگی روابط دوستی و همکاری ظهیرالدین محمد بابر و شاه اسماعیل باید گفت که آغاز روابط این دو به زمانی باز می‌گشت که اینان همزمان در خراسان و ماوراءالنهر، برای توسعه و تثبیت متصرفات خود با ازبکان در نبرد بوده‌اند. در سال ۹۱۶ که شاه اسماعیل، محمد شیبانی (شیبک خان) را در جنگ مرو به قتل رساند، «خان زاده بیگم» خواهر بابر را که به اجبار به حرم محمد شیبانی در آمده بود آزاد کرد و با احترام بسیار به نزد برادرش در قندوز فرستاد (روملو، ۱۳۸۴: ۵۴-۱۰۵۳). بابر نیز برای اظهار اخلاص و دولتخواهی، شاهزاده میرزاخان را با تحف و هدایا به نزد شاه اسماعیل فرستاده و نوشت که دفع ازبکان که دشمن قدیم اند بر شما و ما لازم است. شاه اسماعیل نیز ضمن گرامی داشت ایلچی بابر، موافقت نمود که از ممالک ماوراءالنهر آنچه را که بابر فتح نماید جزء ملک مسلم او باشد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۲۳؛ تتوی و قزوینی، ۱۳۸۳: ۵۵۰۷). در پی آن، بابر نیز در سال ۹۱۷ ولایات شادمان، ختلان، قندوز و بقلان را از ازبکان باز ستاند. او سپس طی مکتوبی به شاه اسماعیل پیشنهاد نمود که اگر سپاهی را برای تصرف سمرقند و بخارا به یاری وی اعزام نماید، با فتح آن ولایات، خطبه بنام وی خواهد خواند و سکه بنام ائمه معصومین (ع) مزین خواهد نمود. شاه اسماعیل نیز به این درخواست پاسخ مثبت داد. بدین سان، بابر توانست در رجب ۹۱۷ ولایات مذکور را فتح، و به قول خود در مورد خطبه و سکه عمل نماید (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۰). برای آگاهی بیشتر در این زمینه نک: (سلطانیان، ۱۳۹۲: ۱۲۰-۱۰۱؛ سیوری، ۱۳۹۱: ۸۳).

۱۱. منابع غالباً از تمایل بسیار زیاد میرنجم برای عهده دارشدن این لشگرکشی گزارش داده‌اند که نمونه‌هایی از آن‌ها به این شرح است: میرنجم «مصلحت چنان دید که خدمتش به دفع فتنه بابر میرزا» مامور گردد و لذا شاه التماس او را پذیرفت (واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۷۲: ۲۰۹). میرنجم «تدبیر نموده خود بدین خدمت مامور گردید» (قمی، ۱۳۸۳: ۱۱۸). میرنجم خواست که «صاحب باصدق مفهوم السیف و القلم گردد، وسیله انگیخت که نواب شاهی او را با سپاه فراوان از پی دفع بابر پادشاه» اعزام نماید (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۷۶). چنین علاقه مفراطی به انجام یک ماموریت جنگی در مناطق دور دست خود می‌تواند دلیل دیگری باشد برای همان علت، یعنی زدودن غباری که در خاطر شاه نسبت به وی ایجاد شده بود.

۱۲. از جمله امیران همراه میرنجم عبارت بودند از: بادنجان سلطان روملو، خواجه کمال‌الدین محمود ساغرچی که به منطقه ماوراءالنهر آگاهی داشت. در خراسان نیز زین العابدین بیگ حاکم مشهد، حسین بیگ لله و احمدبیک صوفی اوغلی که می‌بایست از هرات به سپاه نجم می‌پیوستند (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۵-۳۷۴). این نکته را نیز باید افزود که میرنجم و شماری از این امیران در سال ۹۱۶ نیز در جنگ با شیبک‌خان ازبک مشارکت داشته و لذا تجربه جنگی در آن مناطق را دارا بود. برای آگاهی بیشتر در این زمینه نک: (مجیر شیبانی، ۱۳۴۶: ۱۲۴).

۱۳. لذا، این گزارش «واصفی» مورخ هوادار ازبکان که نوشت میرنجم با هشتاد هزار سپاهی وارد ماوراءالنهر گردید، غیر واقعی بوده و اغراق آمیز است (واصفی، ۱۳۴۹: ۱۱۲).

۱۴. اما نکته دیگر، واژگان و ادبیاتی است که این دسته از مورخان، برای نشان دادن هدف این لشگرکشی و میزان خصومت شاه اسماعیل نسبت به بابر به کار برده اند. نمونه‌هایی از این ادبیات چنین است: الف- پادشاه «او (نجم) را با سپاه فراوان از پی دفع بابر پادشاه» به ماوراءالنهر فرستاد (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۷۶). ب- «بابر پادشاه را از بادیة مخالفت به شارع مستقیم موافقت رساند» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۲۳). ج- «خسرو فریدون فر در اندیشه دفع بابر فرو رفت» (روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۶۱). د- «اطفای نایره خلاف بابری را پیشنهاد همت سازند» (امین هروی، ۱۳۸۳: ۳۷۴). و- «خاقان سکندر شان در مقام دفع او برآمد» (قمی، ۱۳۸۳: ۱۱۸). ه- پادشاه را «هوای گوشمالی میرزا بابر در سر افتاد» (واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۷۲: ۲۱۰). ی- فرمان داده شد که نجم «محمد بابر پادشاه را از وخامت عاقبت مخالفت و عصیان تحذیر نموده به طریق ستوده موافقت هدایت نماید» (جنابدی، ۱۳۷۸: ۲۵۵) و غیره. چنانکه ملاحظه می‌شود، این دسته از مورخان، درجه متفاوتی از خشم و تنبیه مورد نظر شاه اسماعیل را بازتاب داده اند: از هدایت به راه راست، تحذیر، گوشمالی تا دفع بابر.

۱۵. نمونه‌هایی از چگونگی این استقبال به شرح زیر است: میرنجم «با اعظام امرای قزلباش به استقبال موبک ظفرپناه بابری در حرکت آمد» (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۱۳۷۰). میرنجم «به اتفاق جمعی از امرای عظام و فوجی از عساکر نصرت فرجام به استقبال موبک جان و جلال آن نقاوه خاندان گورکانی» شتافت (واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۷۲: ۲۱۶). میرنجم پس از ضیاف و پذیرایی «تمامی خیمه و خرگاه و سایبان و فروش و ظروف طلا و نقره و چینی که شیلان کشیده بودند، با اسباب شراب از صراحی طلا و نقره و بادیه و جام و آنقدر شتر که بارخانه را بکشد، باساریان به میرزا بابر شفقت کرد» (منشی قزوینی، ۱۳۸۷: ۱۳۰).

۱۶. محمد بابر کوشش‌های بسیاری برای حاکمیت بر ماوراءالنهر کرده بود. وی مدت یازده سال در آن منطقه با سلاطین ازبک و جغتای جنگید و سه بار پیروز شد: نخست در سال ۹۰۳ در جنگ با بایسنفر میرزا، فرزند سلطان محمد میرزا. دوم در سال ۹۰۶ در جنگ با شیبک خان ازبک و سوم در شوال ۹۱۷ بود که سمرقند را فتح کرد و مدت هشت ماه در آنجا حکومت راند. اما در صفر ۹۱۸ در جنگی دیگر با عبیداله خان ازبک، با این که پیروز شده بود، اما ناگهان شکست خورده و به حصار شادمان عقب نشست (مبارک، ۱۳۸۵: ۱۴۰). سر انجام، در رمضان سال ۹۱۸ به یاری میرنجم، برای نبرد با ازبکان به غجدوان رفت. اما با شکست میرنجم، بابر نیز به کابل شتافت و از آن پس دیگر دست از ماوراءالنهر کشید و به تسخیر ممالک هندوستان روی آورد (همانجا). در این دوره بابر در نبرد «پانیپت» در ۸ رجب ۹۳۲ قاطعانه بر ابراهیم لودی، سلطان دهلی پیروز شد و از این زمان بود که امپراتوری مغولان در هند پا گرفت و تا قرن سیزدهم ادامه

یافت (پژوهش دانشگاه کمبریج، ۱۳۷۹: ۱۳۵). اما حکومت بابر نیز از آن پس چندان نپایید و پس از آن همه کشمکش، سرانجام در ۶ شوال ۹۳۷ درگذشت (بداونی، ۱۳۷۹: ۲۳۵).

۱۷. سیدعبدالحسین الحسینی خاتون آبادی نیز که وقایع را بطور خلاصه گزارش می‌دهد نوشت: «امیر یاراحمد نجم ثانی اصفهانی با بعضی از امرای نامدار . . . به عزم تسخیر ماوراءالنهر، از عراق به کنار آب جیحون رفت و چون عبور کرد، میرزا بابر . . . به اردوی میرنجم ملحق شد» (خاتون آبادی، ۱۳۵۲: ۴۴۹). مورخ دیگر، ولی قلی بن داودقلی شاملو نیز اشاره مشابه و کوتاهی به وقایع این لشکرکشی به ماوراءالنهر کرده، ولی سخنی از اهداف و انگیزه‌های آن به میان نمی‌آورد (شاملو، ۱۳۷۵: ۴۲).

کتاب‌نامه

- امینی هروی، امیرصدرالدین سلطان ابراهیم (۱۳۸۳)، فتوحات شاهی، به کوشش محمد رضا نصیری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اوزون چارشلی، اسماعیل حقی (۱۳۷۷)، تاریخ عثمانی، ترجمه ایرج نوبخت، ج ۵، ج ۵، تهران، انتشارات کیهان.
- بداونی، عبدالقادرین ملوک شاه (۱۳۷۹)، منتخب‌التواریخ، تصحیح توفیق سبحانی و مولوی احمد صاحب، ج ۳، ج ۱، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- پژوهش دانشگاه کمبریج (۱۳۷۹)، تاریخ ایران دوره تیموریان، ترجمه یعقوب آژند، تهران، انتشارات جامی.
- تنوی، قاضی احمد و قزوینی، آصف خان (۱۳۸۲)، تاریخ الفی، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد، ج ۸، ج ۸، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ترکمان، اسکندر بیگ (۱۳۸۲)، تاریخ عالم آرای عباسی، به کوشش ایرج افشار، چاپ سوم، ج ۲، تهران، امیرکبیر.
- جنابدی، میرزاییک (۱۳۷۸)، روضه‌الصفویه، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- خاتون آبادی، سیدعبدالحسین الحسینی (۱۳۵۲)، وقایع السنین والاعوام، تصحیح محمدباقر بهبودی، تهران، کتابفروشی اسلامیة.
- خواندمیر، امیرمحمود (۱۳۷۰)، تاریخ شاه اسمعیل و شاه تهماسب صفوی، به تصحیح محمدعلی جراحی، تهران، نشر گستره.
- خواندمیر، غیاث الدین (۱۳۸۰)، حبیب السیر، چاپ چهارم، ج ۴، تهران، انتشارات خیام.

دوغلان، میرزا محمد حیدر (۱۳۸۳)، تاریخ رشیدی، تصحیح عباسقلی غفاری فرد، تهران، میراث مکتوب.

راقم سمرقندی، میرسیدشریف (بی تا)، تاریخ راقم سمرقندی، بی جا.

روملو، حسن بیگ (۱۳۸۴)، احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی، ج ۲، تهران، انتشارات اساطیر.

سلطانیان، ابوطالب (۱۳۹۲)، «بررسی چگونگی رفتار شاه تهماسب با همایون (امپراتور پناهنده هند) با نگرشی بر تاریخنگاری هندی آن»، فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام، س ۵، ش ۱۶، صص ۱۲۰-۱۱۰.

سلطانیان، ابوطالب (۱۳۹۷)، «بررسی جنگ غجدوان و علل شکست سپاه صفوی»، دوفصلنامه علمی-پژوهشی تاریخ ایران، دانشگاه شهید بهشتی، دوره ۱۱، ش ۱، بهار و تابستان، صص ۱۳۹-۱۲۳.

سیوری، راجر (۱۳۹۱)، تحقیقاتی در تاریخ ایران عصر صفوی، ترجمه عباسقلی غفاری فرد و محمد باقر ارام، تهران، امیرکبیر.

شاملو، ولیقلی بن داودقلی (۱۳۷۵)، قصص الخاقانی، به کوشش حسن سادات ناصری، ج اف تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

غفاری فرد، عباسقلی (۱۳۸۷)، «روابط شاه اسماعیل اول با ظهیرالدین محمد بابر»، مجله تاریخ روابط خارجی، ش ۳۷، صص ۶۸-۷۷.

قبادی الحسینی، خورشاه بن (۱۳۷۹)، تاریخ ایلچی نظام شاه، تصحیح محمدرضا نصیری و کوئیچی هانه‌دا، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

قمی، قاضی احمد بن شرف الدین الحسینی (۱۳۸۳)، خلاصه التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، چاپ دوم، تهران، دانشگاه تهران.

مبارک، شیخ ابوالفضل (۱۳۸۵)، اکبرنامه، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

مجیر شیبانی، نظام الدین (۱۳۴۶)، تشکیل شاهنشاهی صفویه، دانشگاه تهران.

مجیر شیبانی، نظام الدین (تیر ۱۳۴۶)، «جنگ شاه اسماعیل صفوی با ازبکان»، مجله بررسی‌های تاریخی، ش ۸، صص ۶۳-۴۵.

مستوفی، محمد محسن (۱۳۷۵)، زبده التواریخ، تصحیح بهروز گودرزی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

منشی قزوینی، بوداق (۱۳۸۷)، جواهر الاخبار، تصحیح، محسن بهرام نژاد، تهران، میراث مکتوب.

ناشناس (۱۳۸۸)، عالم آرای شاه اسماعیل، تصحیح اصغر منتظر صاحب، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

واصفی، محمود بن عبدالجلیل (۱۳۴۹)، بدایع الوقایع، به کوشش الکساندر بلدروف، چاپ دوم، ج ۱، تهران، بنیاد فرهاگ ایران.

۹۲ جستارهای تاریخی، سال نهم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۷

واله قزوینی اصفهانی، محمد یوسف (۱۳۷۲)، خلد برین، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

Key words: Safavids historians, Campaign, Mirnajm, Transoxiana, Mohammad-Baber, Uzbeks.